

تحلیلی بر نگاه دوگانه و متناقض منابع عصر ساسانی درباره اشکانیان (روایات ملی و تواریخ اسلامی)

شهناز حجتی نجفآبادی*

استادیار گروه ایران‌شناسی و تاریخ دانشگاه میبد

(از ص ۱۹ تا ۳۷)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۸/۲۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۲/۱۵

علمی-پژوهشی

چکیده

خدای‌نامه‌ها حاصل جریان تاریخ‌نگاری قرون پایانی حکومت ساسانی هستند. هرچند اصل خدای‌نامه‌ها از میان رفته‌اند، اما منابع برگرفته از آنها چون شاهنامه و تواریخ اسلامی در بردارنده نگاه و رویکرد خاص ساسانیان به اشکانیان است؛ بنابراین، مهم‌ترین منابع برای دستیابی به متأخرترین گزارش‌های ساسانی درباره تاریخ اشکانیان، نوشته‌های مورخان اسلامی سده سوم تا پنجم هجری است که مطالب خود را از خدای‌نامه‌ها و دیگر نوشته‌های تاریخی ساسانیان متأخر گرفته‌اند. در این منابع، ساسانیان نگاه دوگانه و متناقضی به اشکانیان دارند؛ از یک‌سو، مطابق اندیشه سیاسی ایران باستان و سنت‌های شاهی، اشکانیان در سلسله انساب شاهان اسطوره‌ای ایران قرار می‌گیرند که به علت در اختیار داشتن مرکزیت ایران، شایستگی تصاحب قدرت سیاسی را به دست آورده بودند؛ از سوی دیگر، نوع حکومت و نگرش دینی آنها در این منابع، مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است. این در حالی است که مطابق شواهد و نشانه‌های بسیار، در قرون پایانی حکومت ساسانی، خاندان‌های مهم اشکانی به‌عنوان صاحب‌منصبان بلندپایه کشوری و لشکری حضور دارند و منشأ خدمات مهم قرار می‌گیرند. پژوهش حاضر در پی آن است که با رویکردی توصیفی-تحلیلی به روایت‌های موجود، نگاه دوگانه و متناقض ساسانیان را درباره اشکانیان تحلیل کند. نتایج نشان می‌دهد که جعل و تحریف وقایع تاریخ اشکانیان و خلق تضاد و تقابل شدید و اغراق‌آمیز میان ماهیت دو نظام حکومتی اشکانی و ساسانی در منابع تاریخ‌نگارانه عصر ساسانی، معلول جریان تاریخ‌نگاری ساسانیان در قرون پایانی حکومتشان است.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، تواریخ اسلامی، خدای‌نامه، روایات ملی، اشکانیان.

۱. مقدمه

خاندان اشکانی در ۲۴۷ ق.م موفق به تأسیس حکومت در ایران شدند. امروزه محققان، درباره منشأ، خاستگاه و دیگر وقایع و رویدادهای مربوط به این سلسله، اطلاعات اندک و مبهمی دارند. براین اساس، پژوهش درباره این حکومت دیرپای در ایران باستان با مشکلات خاصی مواجه است. مطابق گفته برخی از مورخان رومی، پارتیان (اشکانیان) پاره‌ای از قبیله پرنی و آنها نیز از سکاها بوده‌اند؛ آن‌طور که از این گزارش‌ها برمی‌آید پرنی‌ها قبایلی بودند که در زمره اتحادیه داهه به‌شمار می‌رفتند (Justinus, 1853: book 1-1; Strabo, 1961: 515; 41-1 و جعفری دهقی، ۱۳۹۴: ۲۶۵) و طبق گفته برخی مورخان اسلامی و روایات ملی، نسب اشک به سیاوش پسر کیکاووس می‌رسد که توانست پس از اسکندر و حکومت جانشینان او (سلوکیان)، فرمانروایی بر بخشی از ایران را به‌دست آورد؛ البته، طبق گفته منابع مذکور، اسکندر رومی مطابق با توصیه معلم خویش، ارسطو، ایران را تقسیم کرد و هر قسمتی را به خاندانی سپرد؛ در این تقسیم‌بندی منطقه میانی که از لحاظ مکانی، موقعیتی برتر داشت، سهم خاندان اشک شد و آنها توانستند برای چندین قرن بر این منطقه حکومت کنند (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۴۷-۴۸).

تواریخ مکتوب جامعی از دوره ساسانی به‌جای‌نمانده است. آخرین گزارش، کتاب تاریخی نسبتاً رسمی با عنوان *خدای‌نامه* بوده که موضوع آن از آفرینش جهان و سرگذشت کیومرث تا مرگ یزدگرد سوم (۶۲۸م) را دربرمی‌گرفته است. براساس متن مقدمه *شاهنامه* بایسنقری (۸۲۹ق) خسروانوشیروان (۵۰۱-۵۷۹م) که به گردآوری اخبار گذشتگان علاقه داشت، برای نخستین بار فرمان داد تا تواریخ سرزمین‌های گوناگون را فراهم آورند. سپس در روزگار یزدگرد سوم، دهقانی اهل فضل به نام «دانشور» که از بزرگان مدائن بود، گزارش‌های پراکنده موجود در گنجینه شاهی را گردآوری کرده، نظم داد و روایت‌های تاریخی را از ابتدای دولت کیومرث تا انتهای سلطنت خسرو پرویز با یاری موبدان و دانایان تکمیل کرد؛ از همین رو، برخی محققان پذیرفته‌اند که *خدای‌نامه* ابتدا در روزگار خسروانوشیروان تدوین و پس از آن در زمان یزدگرد سوم تکمیل شد، اما برخی محققان بر این باورند که باتوجه به حساسیت روزگار شاپور دوم، برای اولین بار تاریخ ملی در زمان او تحقق یافت و خسروی اول تدوین تاریخ ملی را تکمیل کرد (زرین‌کوب، ۱۳۹۴: ۵۱۴-۵۱۵). اختلاف در روایات *خدای‌نامه* سبب شده است که برخی از پژوهشگران به وجود دو تحریر متفاوت از آن قائل شوند: یکی «خدای‌نامه‌های شاهی» به قلم دبیران و مورخان درباری و دیگر

«خدای‌نامه‌های زردشتی» به قلم علمای زردشتی؛ به طوری که خدای‌نامه‌های دست اول نمودی از روایات ملی و خدای‌نامه‌های دست دوم نمود بارزی از روایات دینی هستند. در سده‌های نخستین اسلامی، مورخان و نویسندگان مسلمان خدای‌نامه‌ها را با عناوینی چون «سیر الملوک» یا «سیر العجم» و یا «تاریخ ملوک الفرس» و.. به عربی و با عنوان «شاهنامه» به فارسی نو ترجمه کردند. هیچ‌کدام از ترجمه‌های عربی به‌جای‌نمانده است، اما برخی از مورخان سده‌های نخستین اسلامی، از ترجمه عربی خدای‌نامه‌ها استفاده کرده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۶۷: ۱۰۸-۱۱۳). تواریخ این مورخان، از آنجاکه ملهم و مأخوذ از خدای‌نامه‌های ساسانی است، منابع اصلی برای بازسازی گزارش‌های ساسانی درباره تاریخ ایران دوره ساسانی و قبل از آن به‌شمار می‌آید. در میان منابع مذکور، شاهنامه فردوسی جایگاه ویژه‌ای دارد. کتاب مذکور عمدتاً برگرفته از اثر منثور است که به فرمان ابومنصور عبدالرزاق طوسی تألیف شده است؛ این اثر منثور که اطلاعات تاریخی خود را از منابع مکتوب مربوط به دوره ساسانی گرفته، مورداستفاده فردوسی در سرایش شاهنامه نیز قرار گرفته است. براین‌اساس، تاریخ ایران در گزارش‌های تاریخی عمده مورخانی که در قرن سوم می‌زیستند؛ چون یعقوبی، ابن قتیبه، ابوحنیفه دینوری، طبری و مورخان قرن چهارم هجری؛ چون مسعودی، حمزه اصفهانی، مقدسی، ابوریحان بیرونی و فردوسی و مورخان قرن پنجم هجری؛ چون ثعالبی، گردیزی و مؤلف گمنام مجمل التواریخ و القصص در قرن ششم هجری قمری بازتاب یافته است؛ بنابراین، منابع ما برای دستیابی به متأخرترین گزارش‌های ساسانی درباره تاریخ اشکانیان، نوشته‌های مورخان اسلامی سده سوم تا ششم هجری است که مطالب خود را از خدای‌نامه‌ها و دیگر نوشته‌های تاریخی ساسانیان متأخر گرفته‌اند.

در خلال برخی از گزارش‌های مورخان اسلامی و برخی از منابع پهلوی به اطلاعات گاه متناقضی درباره اشکانیان برمی‌خوریم؛ قسمتی از این داده‌ها برآوردی مثبت از خاندان مذکور دارند، اما رویکرد غالب منابع اسلامی به خاندان مذکور، منفی و مغرضانه است که بدون تردید این نوع رویکرد، منبعث از رویکرد منفی مؤلفان خدای‌نامه‌های عصر متأخر ساسانی به اشکانیان است. این در حالی است که مطابق برخی شواهد تاریخی در برخی منابع، بسیاری از خاندان‌های اشراف یا ویسپوهران عصر ساسانی، همان خاندان‌های اشراف عصر اشکانیان بودند که در نظام سیاسی ساسانیان، در صدر مناصب کشوری و لشکری قرار می‌گرفتند. به‌رغم وجود این صاحب‌منصبان مهم در نظام

سیاسی ساسانی، شکل‌گیری چنین رویکردی منفی بدان خاندان، از جمله نکات مبهمی است که پژوهش حاضر سعی در بازنمودن آن دارد. مسئله اصلی این پژوهش پرسش از چرایی و چگونگی نوع بازتاب خاندان حکومتی اشکانی در منابع ملی و تواریخ اسلامی است؛ براین اساس، فرضیه اصلی پژوهش حاضر، به این شکل ارائه می‌شود: باوجود حضور فعال اشرافیت اشکانی در نظام سیاسی ساسانیان، اشکانیان غالباً به صورتی منفی در روایات ملی و تواریخ اسلامی منعکس شده‌اند، این مسئله معلول تحولات سیاسی و جریان تاریخ‌نویسی خاص ساسانیان در قرون پایانی حکومتشان بوده که بر نوع بازتاب اشکانیان در منابع مذکور تأثیر مستقیم نهاده است. روش مورد استفاده در این پژوهش باتوجه به دربرداشتن جنبه‌های توصیفی و تحلیلی (چگونگی و چرایی)، مبتنی بر روش توصیفی و تحلیلی است.

۲. چگونگی روایت تاریخ اشکانیان در منابع عصر ساسانی

در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره سلسله اشکانی نوشته شده که در غالب این نوشته‌ها به منابع ارمنی، رومی و یهودی استناد شده است. هر چند محققان از نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده در یکی دو سده اخیر نیز غافل نبوده‌اند، به نظر می‌رسد در این خصوص چیزی که کمتر در کانون توجه محققان بوده است، منابع اسلامی و روایات ملی ایرانیان است که می‌تواند از جهت اطلاعات تاریخی در این زمینه حائز اهمیت باشد. مطالعه و بررسی متون و نوشته‌های مورخان اسلامی و روایات ملی خالی از لطف نیست؛ زیرا از یک سو، به رغم کمبود منابع و بدون دسترسی به آثار غربی کوشیده‌اند ماهیت خاندان اشکانی را هر چند ناقص تا حدودی روشن کنند و از سوی دیگر، جهت‌گیری‌های سیاسی جریان‌های تاریخ‌نگاری ساسانیان در قرون متأخر حکومتشان را نیز معرفی نمایند؛ براین اساس، مطالعه و بررسی منابع مذکور بسیار حائز اهمیت است. به‌طور کلی، اشکانیان فاصله زمانی میان اسکندر تا اردشیر ساسانی را که به دوره «ملوک الطوایفی» یا «کدگ خودایی» معروف بوده است، پر کرده‌اند؛ در تاریخ بلعمی چنین آمده است: «وز پس اسکندر آن مکان اندر جهان (چهار) صد سال بماندند، به هر طایفه ملکی و ایشان را ملوک الطوایف خوانند تا آن وقت که اردشیر پاپکان برخاست و ملک عجم از دست ملوک الطوایف بیرون کرد» (بلعمی، ۱۳۸۶: ۶۵۵). بسیاری از منابع اسلامی به‌خاطر ترجمه نوشته‌های رسمی و درباری ساسانیان، تحت تأثیر رویکرد و نگاه منفی ساسانیان متأخر به اشکانیان بودند. در خدای‌نامه‌های ساسانی نه تنها از تاریخ

اشکانیان چشم‌پوشی شده، بلکه بسیاری از واقعیات تاریخی آنها مورد تحریف آگاهانه جریان‌های رسمی و درباری ساسانی قرار گرفته است. این انکار و تحریف تاریخ اشکانیان به واسطه دشمنی ساسانیان با اشکانیان پدیدار شده و از لحن استخفاف‌آمیز گزارش‌های برگرفته از محافل درباری و رسمی ساسانیان درباره سرشت و ماهیت حکومت اشکانی آشکار است؛ به طوری که نمود آن‌هم در روایات ملی و هم در آثار ترجمه‌ای غالب مورخان اسلامی مشخص می‌شود. بنا بر روایتی از طبری، ساسان نیای ساسانیان عهد کرده بود که چون به شاهی برسد، از اشکانیان کسی را زنده نگذارد؛ بنابراین، هنگامی که اردشیر و شاپور یکم به مقام شهریاری رسیدند، تصمیم گرفتند عهد و سوگند نیای خویش را مبنی بر براندازی و ریشه‌کن‌سازی خاندان اشکانی عملی کنند (طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۶/۲-۵۸۷).

مطابق گزارش‌های محافل درباری ساسانی، حکومت اشکانیان نتیجه تدبیر خائنانه اسکندر مقدونی به توصیه ارسطو، معلم و وزیر وی و فاجعه‌ای برای حاکمیت ایران توصیف می‌شود. تدوین این‌گونه گزارش‌ها با رویکردی منفی درباره اشکانیان مربوط به دوره شهریاری خسرو اول، انوشیروان و پس از آن است و آن کوششی بوده که وی برای ایجاد حکومتی سازمان‌یافته و متمرکز و کاملاً متفاوت و متمایز با نمونه اشکانی، از خود نشان داده که در این نوع حکومت تمامی مجاری قدرت در دست شاهنشاه متمرکز بوده است (پارساتر، ۱۳۸۹: ۵۸۴). ضمن آنکه می‌توان به رویکرد سیاسی و مذهبی غالب در جریان تاریخ‌نگاری عصر شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹م) و تأثیر احتمالی آن بر تدوین و تألیف روایات پیش از ساسانی قائل بود، از اواخر سده چهارم میلادی به تدریج سنت کتیبه‌نگاری منسوخ شد و تاریخ‌نگاری جدیدی تحت تأثیر سنت شفاهی و روایت‌های دینی زرتشتی پدید آمد. دین‌مردان زرتشتی که تاریخ واقعی ایران پیش از ساسانی (روزگار ماد هخامنشی و اشکانیان) را از آن جهت که قابل تطبیق با تاریخ دین‌مورد علاقه ایشان نبود، نمی‌پسندیدند، توانستند به دنبال برنامه مورد پذیرش شاپور دوم، تاریخ اوستایی، یعنی دوره‌های پیشدادی و کیانی را به‌عنوان تاریخ رسمی و ملی ایران تثبیت کنند. اهمیت و تأثیر تدوین تاریخ ملی و انتشار رساله‌های سیاسی در جهت پیشبرد اهداف سیاسی به قدری است که باتوجه به حساسیت روزگار شاپور دوم و نیاز به بازسازی و احیای هویت ایرانی، می‌توان انگاشت که تدوین تاریخ ملی ایران در زمان شاپور دوم آغاز شد و در دوره خسروانوشیروان به مرحله نهایی رسید (زرین‌کوب، ۱۳۹۴: ۵۱۴-۵۱۵). در واقع در روزگار شاپور دوم ساسانی تدوین تاریخ رسمی که بتواند رویدادهای سیاسی را به تاریخ دین

زردشتی اتصال دهد، عامل مهمی برای استحکام بخشیدن به حکومت ساسانی و سازمان دینی زرتشتی در برابر امپراتوری بیزانس و گسترش مسیحیت به شمار می‌رفت؛ از این جهت در نگارش تاریخ از منابع مکتوب رسمی مانند بایگانی‌های شاهی و کتیبه‌ها و سایر اسناد به عمد تغافل ورزیده شد (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۱۰۹-۱۱۰).

تا قبل از خسروانوشیروان داستان‌ها و روایاتی با رویکردی نسبتاً مثبت درباره اشکانیان وجود داشته که در برخی آثار مورخان انعکاس یافته است. این نوع گزارش‌ها عموماً می‌بایست برگرفته از روایات شفاهی درباره اشکانیان بوده باشد که خنیاگران و گوسان‌ها، سینه‌به‌سینه نقل می‌کرده و به دوره ساسانیان انتقال می‌داده‌اند. قرینه دیگری که این حدس را تقویت می‌کند، این است که در خلاصه‌ای از *خدای‌نامه* که سرگیوس ارمنی (مترجم دربار ساسانی) فراهم آورده بود و شهبازی آن را «خدای‌نامه رسمی پیشین» نام نهاده است، نه تنها نگاه منفی به اشکانیان دیده نمی‌شود، بلکه در آن از این دودمان به نیکی یاد شده است (شهبازی، ۱۳۷۶: ۵۸۰).

۳. بازتاب حکومت اشکانیان در تواریخ اسلامی

مسعودی در دو تألیف خویش، *مروج الذهب و التنبیه و الاشراف*، اشکانیان را از نژاد کیکاووس می‌داند که بر منطقه جبال (دینور، نهاوند، همدان، ماسبدان و آذربایجان) حکومت می‌کردند. وی نژاد اشکانیان و حاکمیت ایشان را بر مرکزیت ایران، دلایل برتری آنها بر سایر ملوک طوایف می‌داند. او اشاره می‌کند که در کتب تاریخ و سرگذشت، فقط نام اشکانیان آمده که اهمیتی داشته‌اند و ملکشان منظم بوده است، اما درباره اهمیت و انتظام حکومت اشکانیان، توضیح بیشتری نمی‌دهد و در پایان گزارش خویش، به جریان جعل و تحریف تاریخ اشکانیان توسط اردشیر بابکان اشاره می‌کند (۱۳۴۹: ۹۰-۹۲).

حمزه اصفهانی مطالبی ضدونقیض درباره اشکانیان اظهار کرده است؛ وی نژاد اشکانیان را به دارا بن دارا کیانی می‌رساند، شماره پادشاهان ملوک طوایف را نود تن می‌داند که همه آنها پادشاه عراق را که به تیسفون، یعنی مدائن می‌نشست، بزرگ می‌داشتند. او همت جنگاوری برخی از شاهان اشکانی، چون شاپور بن اشک را قابل تحسین می‌داند؛ شاهی که برای گرفتن انتقام خون جد خویش، دارا بن دارا، عازم جنگ با رومیان می‌شود و بسیاری از رومیان را می‌کشد و بسیاری را اسیر و اسرا را غرق می‌کند و بسیاری از اموال را که اسکندر از ایران برده بود، بازمی‌گرداند، اما در ادامه تحت تأثیر جریان‌های منفی حاکم بر خدای‌نامه‌ها، دوران حکومت اشکانیان را در تقابل

با حکومت ساسانی قرار می‌دهد و می‌نویسد: «در سراسر روزگار اشکانیان... از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را باز یافتند» (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۷). و در گزارشی دیگر اشاره می‌کند که در روزگار اشکانیان، حدود هفتاد جلد کتاب نوشته شده است (همان: ۴۰).

طبری در یکی از روایت‌های خویش درباره اشکانیان، نژاد آنها را بدون واسطه به دارای بزرگ (پسر بهمن) رسانده است؛ وی روایت می‌کند که «اشک پسر دارای بزرگ که در نبرد ی که با آنطیوخوس نمود، وی را کشت و بر سواد تسلط یافت و از موصل تا ری و اصفهان به دست وی افتاد، به سبب نسب و شرف که داشت و هم به سبب فیروزمندی، دیگر ملوک الطوایف به تعظیم او پرداختند و برتری وی را شناختند» (۱۳۶۲: ۴۹۶/۲). طبری در روایت دیگر درباره اشکانیان، چنین نقل می‌کند:

«ملوک الطوایف که اسکندر مملکت را میانشان تقسیم کرده بود، پس از او پادشاهی کردند. هر ناحیه پادشاهی داشت به جزء سواد که تا پنجاه و چهار سال پس از مرگ اسکندر به دست رومیان بود و یکی از ملوک الطوایف که از نسل شاهان بود، پادشاهی جبال و اصفهان داشت و پس از وی فرزندانش بر سواد تسلط یافتند و پادشاهان آنجا و ماهات و جبال و اصفهان شدند و سالاری دیگر ملوک الطوایف یافتند» (همان: ۴۹۸-۴۹۹).

مطابق این روایت، طبری داشتن نژاد از شاهان و خارج ساختن منطقه سواد از زیر سلطه رومیان (سلوکیان) و حاکمیت بر این منطقه و سایر مناطق مرکزی ایران را دلیل برتری و قدرت اشکانیان می‌داند. در روایتی دیگر، طبری نژاد اشکانیان را به کیکباد و یا کیکاووس می‌رساند و اشاره می‌کند که بین نود پادشاهی که بر سراسر عراق، شام و مصر فرمانروایی می‌کردند، همگی پادشاهان مداین را که اشکانیان بودند، بزرگ می‌شمردند (همان: ۴۹۹-۵۰۰).

ابوریحان بیرونی ملوک الطوایف را ملوکی می‌داند که اسکندر ایشان را در سرزمین‌های مفتوحه خویش حکومت داده بود و اشکانیان نیز یکی از این ملوک بودند، دیگر ملوک الطوایف ایشان را اطاعت نمی‌کردند، فقط برای اینکه از خانواده ایرانی بودند ایشان را تعظیم و تکریم می‌کردند. وی نژاد اشکانیان را به کیکاووس می‌رساند. او نیز نژاد و نسب را مبنای قدرت اشکانیان می‌داند و در جایی دیگر از کتاب خویش، اشکانیان را مطابق *شاهنامه* منشور ابی منصور بن عبدالرزاق، از اولاد آرش دانسته است (۱۳۷۷: ۱۵۴ و ۱۵۹). ابوریحان بیرونی نیز همچون دیگر مورخان اسلامی حکومت اشکانیان را در تقابل با حکومت

ساسانیان قرار می‌دهد و می‌نویسد: «پادشاهی و فرمانروایی در ساسانیان منتظم بود، ولی در ایام اشکانیان مضطرب و مغشوش بود...» (همان: ۱۷۲).

ابوعلی بلعمی علت برتری اشکانیان بر سایر ملوک الطوایف را در این می‌داند: «... لیکن میانه پادشاهی داشتند؛ از آنجاکه اکنون بغداد است تا ری ملوک الطوایف ایشان را ملوک بزرگ خواندندی و ایشان اشکانیان اند...». بلعمی، اشک، مؤسس سلسله اشکانی را پسر دارای اکبر می‌داند که در هنگام تهاجم اسکندر به ایران و کشته شدن دارای اصغر به دست اسکندر، خردسال بود و در شهر ری به سر می‌برد. زمانی که آنطیخس رومی به ایران حمله کرد، این اشک بزرگ شده بود و با یاری سایر ملوک الطوایف که حق نعمت پدرش (دارای اکبر) را بر خویشان رعایت می‌کردند، آنطیخس رومی را شکست می‌دهد. وی را می‌کشد و پادشاهی را از ری تا لب دجله از آن خود می‌کند؛ «ملوک الطوایف او را طاعت داشتند و متاع شدند و حق او شناختند که پسر دارا بود و ملک [را] سزاوار بود... ملک از دست ایشان [سایر ملوک الطوایف] بیرون نتوانست کرد و با ایشان مدارا همی کرد هم آن قدر که ملک از دست رومی بیرون کرد از ری تا لب دجله بدان بسنده کرد و بیش طمع نکرد» (بلعمی، ۱۳۸۶: ۶۵۵-۶۵۶). ثعالبی در مورد اشکانیان می‌نویسد:

«هفتاد پادشاهی که پس از اسکندر بر ایران پادشاهی می‌کردند، اشکانیان را بزرگ می‌شمردند و گرامی می‌داشتند و نام ایشان را بر نام‌های خود برتری می‌نهادند که در تبار شاهی گرانمایه بودند و بر مرکز مملکت حکمروایی داشتند... گفته‌اند که اشکان از فرزندان دارای بزرگ بود و نیز گفته‌اند که وی از فرزندان اشکان بن کی آرش بن کیقباد بود... درین اختلافی نیست که آنان از نژاد شاهان باستان بوده‌اند...» (۱۳۶۸: ۲۸۴).

وی از افقور (احتمالاً پاکور پسر ارد اشکانی) یاد می‌کند که طی جنگی درفش کویانی را از رومیان پس می‌گیرد و به خوبی از آن پاسداری می‌کند، ولی هدف افقور از جنگ با رومیان را خون‌خواهی دارا دانسته که توانسته است در طی این جنگ‌ها شمار زیادی از رومیان را بکشد و شماری را به اسارت بگیرد و بسیاری از شهرها و حصارهای آنان را ویران سازد و هرآنچه اسکندر از علوم مختلف از ایران برده بود، به ایران بازگرداند (همان: ۲۸۶). ضمن اینکه ثعالبی، مسئله نژادی و حکمرانی اشکانیان بر مرکزیت مملکت را عامل برتری آنان بر سایر ملوک می‌داند، همه شهریاران اشکانی را به صفاتی چون دادگری، عدالت، دلیری، شجاعت، جنگاوری و نیک‌سیرتی متصف می‌کند و عموماً آنان را دادگر و دلیر می‌داند. به علاوه او آنها را در اقدامات عمرانی، پادشاهانی کوشا و سعی می‌داند (همان: ۲۹۴).

مورخانی دیگر همچون، گردیزی (۱۳۴۷: ۱۸)، منهاج السراج (۱۳۹۱: ۱۷۵) و قزوینی (۱۳۶۳: ۷۳) و ابن بلخی (۱۳۸۴: ۱۶) نسب آنان را به سیاوش پسر کیکاووس می‌رسانند. در تاریخ قم، بنای شمار زیادی از شهرها به شاهان اشکانی چون میلاد بن جرجین، کی بن میلاد، بهرام بن جودرز و جرجین بن میلاد نسبت داده شده است (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۵۸۵). مورخان اسلامی چندان اطلاعی درباره حکومت سلوکیان، جانشینان اسکندر نداشتند. آنها اشکانیان را با حکومتی غیرمتمرکز، نتیجه نیرنگ سیاسی اسکندر می‌دانستند که به توصیه معلم و وزیر خویش ارسطو، این نوع حکومت را برای ایران در نظر گرفت تا با ایجاد تفرقه و تشتت میان شاهان ایالات، اتحادی میان آنها صورت نگیرد و گزندی از جانب آنان به روم و متصرفات روم نرسد؛ براین اساس، مورخان اسلامی، اشکانیان را وارثان اسکندر می‌پنداشتند که نزدیک به دو قرن و نیم (۲۶۶ سال) بر ایران حکمرانی کردند؛ به طوری که نود شاه بر ایالات مختلف ایران فرمانروایی داشتند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۳۴۰-۳۴۱؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۹۵/۱؛ ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۶: ۶۴-۶۵ و یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۴/۱). درباره مدت زمان فرمانروایی این سلسله هم تحریفاتی شده است مسعودی کوتاه کردن مدت پادشاهی اشکانیان را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد؛ وی در *التنبيه و الاشراف* خود چنین ذکر کرده است: «از میان اشکانیان پادشاهانی نیز بوده‌اند که نام و مدت شاهنشاهی شان معلوم نیست و در کتاب‌های ایرانیان و دیگر کتب سرگذشت ملوک یادی از آنها نیست... و آن عمل اردشیر بود» (۱۳۴۹: ۹۰).

اما مطابق با منابع مذکور، اشکانیان به عنوان یکی از این ملوک الطوائف، به واسطه فرمانروایی بر مرکزیت قلمرو سیاسی ایران آن زمان و به خاطر داشتن نسب و نژاد شاهانه در بین سایر ملوک الطوائف از اعتبار و احترام خاصی برخوردار بودند؛ در نتیجه آنان دارای تفوق و قدرت سیاسی در ایران شدند. اهمیت مرکزیت قلمرو سیاسی اشکانیان در منابع فوق، می‌تواند نشانی از مرکزیت ایرانویج مطابق با *وندیداد/وستا* باشد و یا همچنین برگرفته از مرکزیت سرزمین ایران، به عنوان میراث ایرج از قلمرو پدرش (فریدون) باشد که بخش میانی آن و البته مهم‌ترین قسمت آن بود. شاید بتوان بین مرکزیت قلمرو اشکانی و مرکزیت ایرانویج و ایران در اساطیر ایران ارتباطی قائل شد. فریدون، پادشاه بزرگ کیانی، ایران یا بخش میانی قلمرو تحت سلطه خویش را به پسر کوچک‌تر خویش (ایرج) داد. این منطقه، سرزمینی آرمانی است که در کشور خونیرث قرار گرفته است. مطابق با اساطیر ایران، خونیرث، نام یکی از کشورهای هفتگانه است که اتفاقاً در میانه واقع شده

و سرزمینی مقدس و کشوری پرفروغ و درخشانی است که همه‌گونه نیکی در آن آفریده شده است. در اساطیر ایرانی یکی از خصوصیات که خونیرث را مقدس می‌سازد، قرارگرفتن آن در مرکزیت جهان است که اتفاقاً از مهم‌ترین خصوصیات قدسی آن است. گذشته از ارج مرکزیت ایرانویج، مهم‌ترین جنبه قدسی این منطقه، آن است که اهورامزدا آن را آفریده و دارای فره ایزدی است و از آن به‌عنوان فروغ سرزمین‌های ایرانی یاد می‌شود که همگان، حتی شاهان ستمکاری چون ضحاک و افراسیاب نیز خواستار به‌دست‌آوردن آن هستند (پورداود، ۱۳۵۶: ۴۱/۱۱-۴۲ و دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۸۱)؛ برای‌این‌اساس، می‌توان استنباط کرد که حکومت خاندان اشکانی بر مرکزیت قلمرو ایران، به‌عنوان یکی از موارد ارجحیت قدرت خاندان ارشک یا اشک مطرح شده است و می‌تواند نشانه‌ای از تداوم سنن اوستایی در جامعه ساسانی حین تألیف چنین روایاتی باشد.

۴. چگونگی روایت تاریخ اشکانیان در روایات ملی

تاریخ ملی ایران یا روایات ملی، مطابق با خدای‌نامه‌های تحریرشده در سده پایانی عصر ساسانی، از مراحل نخستین تاریخ، یعنی از زمان نخستین پادشاه (کیومرث) آغاز می‌شود و تقریباً تا پایان دوره ساسانی ادامه می‌یابد. پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان، چهار دودمان شاهی بودند که در جریان این سیر تاریخی بر جهان و ایران فرمانروایی کرده‌اند. از نگاهی دیگر، جریان تاریخ ملی را می‌توان در سه بخش گنجانند: ۱. دوره پادشاهانی که بر جهان فرمانروایی داشتند (از کیومرث تا فریدون) و بیشتر، شخصیت‌های اسطوره‌ای داشتند؛ ۲. دوران پهلوانی که با قیام فریدون علیه ضحاک آغاز می‌شود و تا پایان دوره کیانی ادامه می‌یابد؛ ۳. دوران تاریخی که از اسکندر رومی (مطابق روایات ملی، اسکندر را رومی تلقی می‌کرده‌اند) آغاز می‌شود و تقریباً تا پایان دوره ساسانیان را دربرمی‌گیرد. حکومت اشکانیان نیز بخشی از دوره تاریخی مربوط به پس از دوره اسکندر است، اما انعکاس این دوره در روایات ملی بسیار آشفته و مبهم است. نگاه و لحن روایات ملی به اشکانیان بسیار منفی و تحقیرآمیز است. مطابق نامه تنسر حکومت ملوک الطوائفی اشکانیان، حاصل تدبیر ارسطو در مکاتبه وی با اسکندر بوده است؛ ارسطو به اسکندر چنین توصیه می‌کند:

«... مملکت فارس را موزع گردانی بر ابنای ملوک ایشان و به هر طرف که یکی را پدید کنی تاج‌وتخت ارزانی داری و هیچ‌کس را بر همدیگر ترقح، تفوق و فرمانفرمایی ندهی تا هریک بر مسند ملک، مستند به رأی خویش بنشینند... و میان ایشان چندان

تقاطع و تدابیر و تغالب و تطاول و تقابل و تقابل بادید آید، بر ملک و تفاخر و تکاثر بر مال، تفاخر برحسب... که به انتقام نپردازند و از مشغولی به یکدیگر، از گذشته یاد نتوانند کرد و اگر تو به دورتر اقصای عالم باشی... ترا و بعد ترا امانی باشد... اسکندر چون جواب را واقف شد، ایرانشهر را بر ابنای ملوک ایشان قسمت کرد و ملوک طوایف نام نهادند» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۴۷ تا ۴۸).

در همین باره در کارنامه اردشیر آمده است: «... پس از مرگ اسکندر رومی، کشور ایران را دوپست و چهل کدخدا بود...» (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۱۷۵) و یا در بندهشن اشاره شده است: «در همان هزاره [چهارم] در شاهی دارا دارایان اسکندر قیصر از روم شتافت به ایرانشهر آمد دارا شاه را بکشت همه دوده شاهان و مغ مردان و پیدایان ایرانشهر را نابود کرد... ایرانشهر را به نود کرده - خدایی بخش کرد...؛ پس در همان هزاره اردشیر بابکان به پیدایی آمد آن کرده خدایان را کشت شاهی را آراست دین مزدیسنان را رواج بخشید...» (فرنغ دادگی، ۱۳۸۵: ۱۴۰) و یا از زبان اردشیر بابکان آمده است: «کاری که اسکندر در تباه ساختن کارمان و پراکنده ساختن همداستانی مان و ویران ساختن کشورمان کرد، برای آن چیزی که او آرزو داشت، سودمندتر بود از ریختن خون ما. چون خداوند خواست کشورمان بار دیگر یگانه شود، ... ما را برانگیخت...» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۶۹).

بدین ترتیب، مطابق تبلیغات منفی عصر ساسانی در قالب روایات، حکومت اشکانی نتیجه تدبیر خائنانه اسکندر رومی و فاجعه‌ای برای حاکمیت ایران تلقی شده است. مطابق نامه تنسر حکومت اشکانیان، حکومت وحوش و شیاطینی بوده که از آنان جز خرابی و ویرانی چیزی عاید ایران نشده است:

«چهارصد سال برآمده بود تا [جهان پر بود از] وحوش و شیاطین آدمی صورت بی‌دین و ادب و فرهنگ و عقل و شرم... قومی بودند که جز خرابی و فساد جهان ازیشان چیزی ظاهر نشد، شهرها بیابان شد و عمارات پست گشت... قومی پدید آمدن نه متجلی به شرف هنر و عمل و نه ضیاع موروث و نه غم حسب و نسب و نه حرمت و صنعت، فارغ از همه، اندیشه خالی از هر پیشه... . شهنشاه [اردشیر بابکان] به عقل محض و فیض فضل [دانایی] این اعضا را که از هم شده بودند، باهم اعاده فرمود و همه را به مقر و مفصل خویش برد...» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۸ و ۹۳).

جعل و تحریف تاریخ حکومت اشکانیان توسط ساسانیان از قرن ششم میلادی و در زمان خسرو اول، انوشیروان، در محافل درباری و رسمی ساسانیان آغاز شد. انجام اصلاحات و ایجاد تغییرات اساسی در نظام حکومتی جامعه قرن سوم میلادی توسط

اردشیر بابکان، آن‌چنان‌که روایات ملی به آن اذعان دارند، باتوجه‌به شرایط زمانه و جامعه امکان‌پذیر نبود. مطابق کتیبه کعبه زردشت شاپور یکم، هیچ صحبتی از کوشش وی یا پدرش در جهت تمرکزبخشی به امور سیاسی و نظامی نشده، بلکه درست در مقابل این قضیه، خاندان‌های بزرگ دوره اشکانی به جمع‌درباریان ساسانی پیوستند و القاب و عناوین آنها به‌عنوان شاهان محلی ایالات حفظ شد. بیشترین تلاش مؤسسان سلسله ساسانی (اردشیر بابکان و شاپور یکم) در جهت فتوحات نظامی، برقراری سلطه و حفظ نظم و امنیت جامعه بوده است. جعل و تحریف وقایع تاریخی اشکانیان و خلق تضاد و تقابل شدید و اغراق‌آمیز بین ماهیت دو حکومت اشکانی و ساسانی، به زمانی مربوط می‌شود که ساسانیان تحت‌تأثیر شرایط دشوار داخلی نیازمند به اثبات حقانیت خود به‌منظور کسب مشروعیت برای حکومتشان بودند و این بدون تردید به تحولات سیاسی-اجتماعی ایران دوره خسرو انوشیروان در قرن ششم میلادی و خسرو دوم در قرن هفتم میلادی مربوط می‌شود. این اقدام در راستای تحقق اهداف خسروان (خسرو اول و خسرو دوم) برای ایجاد یک حکومت، با ساختار قوی و متمرکز و سازمان‌یافته‌ای بود که طبق آن تمام اهرم‌های قدرت در اختیار پادشاه بود و قدرت و اختیارات اشراف را به شکل محسوسی می‌کاست. خسرو انوشیروان برای اینکه به سیاست‌های خویش اعتبار بخشد، مطابق نامه تنسر سیاست‌های خویش را به اردشیر اول، مؤسس سلسله ساسانی منسوب می‌کند و شیوه‌ها و سیاست‌های مخالف آن را به اشکانیان پیوند می‌دهد و چهره اشکانیان را در روایات ملی مخدوش می‌سازد. به نظر یارشاطر این تقابل اغراق‌آمیز اشکانی-ساسانی باید در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان پدید آمده باشد که کوشش می‌شد فرمانروایی بسیار سازمان‌یافته که در رأس آن شاهنشاهی قدرتمند قرارداشت، تثبیت شود. خسرو برای اینکه به سیاست‌های خود اعتبار بخشد، آنها را به اردشیر، مؤسس سلسله نسبت می‌داد و شیوه‌هایی را که مخالف آن بود، متعلق به اشکانیان می‌شمرد، حتی پس از خسروانوشیروان نیز این‌گونه داورها درباره اشکانیان، به‌عنوان اقدامی دفاعی در برابر هرج‌ومرج‌های سیاسی شایع و معارضه‌جویی‌های مکرر تأکید شد، یارشاطر معتقد است این تقابل به‌ویژه به شورش بهرام چوبین برضد هرمزد چهارم مرتبط است؛ او احتمال می‌دهد که بهرام چوبین، سردار شورشی عصر هرمزد چهارم، با زنده‌کردن تصور حقانیت و مشروعیت اشکانیان در ایام شورش خود، در تقویت این دیدگاه منفی درباره اشکانیان مؤثر بوده است (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۵۸۴ و خطیبی، ۱۳۹۴: ۳۷۸-۳۷۹). برخی دیگر از محققان

نیز چون تورج دریایی فرضیه‌ای مشابه با فرضیه یارشاطر مطرح می‌کنند؛ آنها اشاره می‌کنند که رویکرد منفی منابع عصر ساسانی به خاندان اشکانی بدون تردید به تحولات سیاسی یا بحران‌های ایجادشده قبل از به حکومت رسیدن خسرو پرویز مربوط می‌شود؛ به طوری که در دعوی قدرت که بر سر جانشینی هرمزد چهارم، بین بهرام چوبین (سردار معروف هرمزد چهارم، متعلق به خاندان مهران و از جمله خاندان‌های معروف عصر اشکانی) و خسرو پرویز (پسر و جانشین قانونی هرمزد چهارم) اتفاق می‌افتد، خسرو پرویز بعد از رسیدن به قدرت، بر آن می‌شود تا در روند تاریخ ایرانشهر بازنگری کند؛ نتیجه حاصل از این بازنگری، ایجاد انحراف و جعل تاریخ بوده است که این موضوع کاملاً پیامد درگیری‌های وی با برخی از خاندان‌های اشکانی بود و مشکلاتی که آنها در بدو به حکومت رسیدن او به وجود آورده بودند (Daryaei, 2010: 241).

از طرف دیگر، وجود نام بلاش اشکانی در روایات دینی حائز اهمیت است؛ در دوره ساسانی روایات دینی دوشادوش روایات پهلوانی و ملی در حوزه روحانیت زرتشتی رونق داشت. تفاسیر اوستا و کتب پهلوی سده سوم هجری/نهم میلادی، منعکس کننده تمایل و گرایش‌های دینی است. در دینکرد چهارم از شاهانی که از دین مزدیسنا پشتیبانی کرده‌اند، نام برده می‌شود؛ یکی از این شاهان، بلاش اشکانی است که پس از پراکنده شدن اوستا و زند به دست اسکندر، برای اولین بار دستور می‌دهد آنچه از این کتاب به صورت مکتوب و یا سینه‌به‌سینه وجود دارد، گردآوری شود؛ بنابراین، نام بلاش با این اقدام دینی در روایات دینی ثبت می‌شود (دینکرد چهارم، ۱۳۹۳: ۶۳ و تفضلی، ۱۳۷۸: ۵۰۶)؛ در زند بهمن یسن آمده است: «[اورمزد گفت] ای زردشت... درخت یک ریشه‌ای که [در خواب] دیدی، آن گیاهی است که من اورمزد آفریدم. آن هفت شاخه که دیدی، آن هفت زمان است که رسد... [آنکه] رویین، پادشاهی اردشیر، آراستار و ویراستار جهان است و ... آنکه برنجین است، پادشاهی بلاش اشکانی شاه است که جدا راهی را که بود از جهان ببرد...» (۱۳۷۰: ۳-۴).

۴-۱. ارتباط میان اشکانیان و کیانیان در روایات ملی

به نظر می‌رسد در روایات ملی ارتباط و پیوستگی خاص و تنگاتنگی بین اشکانیان و کیانیان وجود دارد. می‌توان استنباط کرد از یک طرف، برخی از اقدامات شماری از شاهان اشکانی در داستان‌های پهلوانی حماسه ملی ذیل نام شاهان و قهرمانان کیانی بازتاب یافته است و از طرف دیگر، اشکانیان به آرش (پهلوان کیانی) منتسب یافته‌اند. در روایات

ملی، برجسته‌ترین ادبیات دوره پهلوانی و حماسی مربوط به دوره کیانی است و ریشه در اشعاری دارد که گوسان‌ها و خنیاگران عصر پارتی در ستایش دلاوری‌ها، جنگاوری‌ها و پهلوانی‌های پادشاهان و سرداران کیانی می‌خواندند. بدون تردید، فرمانروایی و حکومت اشکانی و تأثیر سیاسی و فرهنگی ملازم آن طی نزدیک به پنج قرن، یکی از عواملی بوده که به پرورش و رونق تاریخ حماسی کیانی و رواج آن کمک کرده است. حکومت اشکانی تاریخ حماسی شرق را به صورت ادبیات حماسه‌جوی و سرشار از جنگ و پهلوانی با موضوعاتی چون دفاع از سرزمین نیاکان، حفظ و نگهداشت مرزها همراه با صفات عالی اخلاقی در خود پروراند. این روایات حماسی به دوره ساسانیان منتقل شد و به عنوان بخشی از روایات ملی تحت عنوان «کیانیان» حین تدوین خدای‌نامه‌ها به کتابت رسید. در زمان اشکانیان و حتی شاید پیش از آن، پادشاهان پیشدادی و کیانی اوستا، در میان ایرانیان نامبردار بودند و از این رو، خنیاگران هوادار خاندان‌های بزرگ ایران‌شهر در زمان اشکانی یا در دوره ساسانی نمی‌توانستند نام سروران خود را به جای پادشاهان پیشدادی و کیانی یا هم‌رتبه آنان قرار دهند؛ پس شهرت و اعتبار و محبوبیت این پادشاهان، به‌ویژه به لحاظ مرجعیت دینی، سبب شد تا در تحریرهای بعدی تاریخ ملی، افراد خاندان‌های ایران‌شهر در مقام پهلوانان و حاکمان زبردست این شاهان نقش‌آفرینی کنند. خنیاگران هواه‌خواه دو خاندان گودرز در هیرکانیا (گرگان) و خاندان رستم در سیستان در دو دوره مختلف (اشکانی و ساسانی) در تدوین روایات ملی نقش اساسی داشتند (خطیبی، ۱۳۹۴: ۳۹۴-۳۹۶ و یارشاطر، ۱۳۸۹: ۵۰۷).

مارکوارت و نلدکه ثابت کرده‌اند که برخی از پهلوانان داستان‌های ملی ایران که در ذیل نام کیانیان در روایات ملی ظهور یافته‌اند، افراد تاریخی دوره حکومت اشکانیان هستند (به نقل از کریستن سن، ۱۳۳۶: ۹۰). شباهت‌های فراوانی که در سرگذشت کیخسرو و زندگی اردوان دوم اشکانی وجود دارد و یا نام‌های میلاد و فرهاد موجود در شاهنامه، همان اسامی پادشاهان اشکانی، می‌تدرات و فرهاد است و یا مطابق نتیجه تحقیقات پژوهشگران تاریخ پارت، پیکرهای سنگی منقور در بیستون که در آنها گودرز پسر گئو شناسانده شده است، همان گودرز یکم است (خطیبی، ۱۳۹۴: ۳۸۶).

۲-۴. چگونگی روایت اشکانیان در شاهنامه فردوسی

می‌دانیم که فردوسی، شاعر حماسه‌سرای قرن چهارم هجری، برای سرایش شاهنامه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از خدای‌نامه‌ها استفاده کرده است. تصویر اشکانیان در

خدای‌نامه‌ها تصویری مخدوش و مجعول بوده است؛ براین اساس، از شصت هزار کل ابیات شاهنامه، تنها بیست بیت به اشکانیان که در حدود پانصد سال حکومت کردند، اختصاص می‌یابد و اطلاعات ارائه‌شده مغشوش و پراکنده است. باوجوداین، فردوسی نسب و تبار اشکانیان را در سه قسمت شاهنامه، به آرش، قهرمان اسطوره‌ای عصر منوچهر پیشدادی می‌رساند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۶۴، ۱۰۷۶ و ۱۴۹۱).

ابوریحان بیرونی نیز مطابق با شاهنامه منصور عبدالرزاق، اشک، مؤسس سلسله اشکانی را پسر دارا و او را از اولاد آرش دانسته است (۱۳۷۷: ۲۸۱). وجود نقش پایدار اشک کمان‌به‌دست در پشت سکه‌های شاهنشاهان اشکانی در طی حکومت اشکانی، می‌تواند دلیلی برای ایجاد ارتباطی منطقی میان این دو شخصیت باشد؛ یعنی اشک، مؤسس سلسله اشکانی و آرش کمانگیر، قهرمان اسطوره‌ای ایران. نام اشک و برگزیدن این نام به‌عنوان نام دودمانی این حکومت و تصویر اشک کمان‌به‌دست در پشت سکه‌های این حکومت، دلایلی است که مطابق آن می‌توان گفت اشکانیان این انتساب نژادی خویش را به آرش، به گواهی سکه‌ها، آگاهانه از همان زمان تأسیس حکومت در نظر گرفتند، اما این ظاهر قضیه است و در باطن و مفهوم این انتساب و شبیه‌سازی، تلاش و مقاومت برای دفاع از مرزها در مقابل دشمنان متعدد و حفظ و نکوداشت مرزها در برابر مهاجمان بیگانه بوده است که اشکانیان از همان ابتدای تأسیس حکومتشان این انتساب را به‌کار گرفته‌اند (Shahbazi, 1985: 2/525).

علاوه بر موضوع نسب و تبار اشکانیان، موضوع دیگری که در شاهنامه بدان پرداخته شده است، حضور فعال خاندان‌های اشکانی در ساختار حکومت ساسانیان است. آنچه اهمیت دارد، این نکته است که در قرون پایانی حکومت ساسانیان، خاندان‌های اشکانی مشروعیت ساسانیان را به چالش کشیدند و در پی احیای حکومت خویش برآمدند و شاید همین موضوع باعث تحریف تاریخ اشکانیان در دفاتر شاهی ساسانیان شده باشد، به‌ویژه در زمان شورش بهرام چوبین، فرمانده سپاه هرمزد چهارم و رویارویی او با خسرو، پسر هرمزد چهارم؛ خسرو پرویز نخست از سپهسالار شورشی خود می‌خواهد که اگر دست از مخالفت بردارد، او را سپهدار ایران می‌کند، ولی بهرام چوبین به او می‌گوید: به‌زودی بر دارش می‌کند. خسرو با اینکه از سخنان زهرآگین بهرام بر خود می‌پیچد، به او پاسخ می‌دهد که به‌خاطر نیایش کسرا و پدرش هرمزد، خود را لایق پادشاهی ایران می‌داند، اما بهرام چوبین لیاقت و شایستگی‌های نظامی خویش و خاندان خود را در

مقابل ضعف و جین خسرو به رخ او می‌کشاند و او را شایسته مقام سلطنت در ایران نمی‌داند و اضافه می‌کند که اردشیر بابکان به ناحق و به زور تاج و تخت را از اشکانیان، شاهان قانونی ایران غصب کرد. همچنین ادعا می‌کند که باگذشت پنج سده از غصب حکومت توسط ساسانیان، او بر سر آن است که برای خاندان اشکانی احقاق حق کند و حکومت را به صاحبان اصلی و قانونی‌اش بازگرداند و خسرو را تهدید می‌کند که تاریخ خاندان ساسان را از دفاتر سلطنتی (خودای نامگ‌ها) محو و نابود می‌نماید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۹۰-۱۴۹۲ و خطیبی، ۱۳۹۴: ۴۰۴-۴۰۵):

بیازیم بدین کار ساسانیان	چو آهخته شیری که گردد ژبان
ز دفتر همه نامشان بستم	سر تخت ساسان به پی بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست	اگر بشنوی مرد داننده راست

خسرو پرویز به بهرام این نکته را تذکر می‌دهد که آرش، شاه نبود؛ بنابراین، انتساب به نژاد آرش نمی‌تواند دستاویزی پذیرفتنی برای بهرام و خاندان او باشد. بهرام در پاسخ به خسرو، از ساسان و شبانی ساسان یاد می‌کند، اما خسرو، ساسان را از اخلاف و نواده‌های دارای کیانی می‌شمرد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۹۳).

خسرو پرویز وقتی اصل و نسبش از طرف بهرام به چالش کشیده می‌شود، به هجوم اسکندر رومی به ایران اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد که مردمان ری به رهبری ماهیار به دارا خیانت و با رومیان همکاری می‌کنند و تاج و تخت را از دارا می‌ستانند و بدین ترتیب، به نوعی خاندان اشکانیان را در سقوط حکومت دارای کیانی و رسیدن آن همه‌گزند به ایران در آن زمان، شریک جرم اسکندر و رومیان می‌داند (همان: ۱۴۹۳). در نهایت، بعد از پیروزی خسرو پرویز بر بهرام چوبین و حذف او از عرصه حکومت ساسانیان، زمینه فراهم می‌شود تا خسرو تاریخ اشکانیان را در دفاتر شاهی تحریف کند.

پورشریعتی درباره حضور و نقش خاندان‌های اشکانی در حکومت ساسانیان نظر دیگری را مطرح می‌کند؛ او بر این باور است که اساساً حکومت ساسانیان به علت نقش پررنگ خاندان‌های اشکانی، ساختاری غیرمتمرکز داشته است. خاندان‌های بزرگی مانند مهران، اسپاهبذ و کارن در سلسله مراتب قدرت و در ساختار سیاسی پادشاهی ساسانی حضور کارآمد داشتند و حتی در جریان اصلاحات خسروانشیروان، رؤسای این خاندان‌ها به سپاهبندی چهار بخش کشور گمارده شدند. در زمان رویاری اعراب با ساسانیان، یکی از خاندان‌های اشکانی طی مکاتباتی با اعراب، با آنها بر سر عبورشان از

ایران و رسیدن به ماورالنهر و دستیابی به راه‌های بازرگانی، مصالحه می‌کند. بنابراین، مطابق این نظر، اشکانیان تا پایان کار ساسانیان به‌عنوان متحدان و یا همکاران سیاسی-اداری ساسانیان در حکومت نقش و سهم مؤثر داشتند و به‌نظرمی‌آید زدودن و یا حذف کردن تاریخ و نام و نشان اشکانیان از دفاتر شاهی در بدو حکومت خسرو پرویز پذیرفتنی نباشد.

۵. نتیجه

به‌خاطر دشمنی ساسانیان نسبت به اشکانیان، حکومت اشکانی و ماهیت و سرشت آن به‌طور کامل و به‌صورت کاملاً واقعی در گزارش‌های رسمی اواخر عصر ساسانی انعکاس نیافته است؛ بنابراین، نباید انتظار داشت تواریخ اسلامی-ایرانی که برگرفته از خدای‌نامه‌های عصر ساسانی و بازتاب برخی دیگر از منابع رسمی این دوره بوده‌اند، تصویری کاملاً منطبق بر واقعیت از حکومت و شاهنشاهان اشکانی به‌دست‌دهند. نکاتی از خلال برخی نوشته‌های مورخان اسلامی درباره حکومت اشکانیان به‌دست‌می‌آید که نشانگر نگاه دوگانه و مبتنی بر تناقض ساسانیان به دودمان اشکانیان است. منتسب کردن اشکانیان به شاهان کیانی (داشتن نسب ایرانی)، حاکمیت آنها بر بخش مرکزی ایران و دراختیارداشتن مهم‌ترین شهرهای ایران چون آذربایجان، همدان، اصفهان، جبال و غیره (مطابق با سنت‌های اوستایی مرکزیت همواره با تقدس همراه بود)، توان رزمندگی و همت جنگاوری و دلیری اشکانیان در برابر دشمنان غربی و داشتن صفاتی چون دادگری و عدالت‌خواهی و اقدامات عمرانی و شهرسازی، از موارد مثبتی است که در منابع مذکور بدان اشاره شده است که غالباً متأثر از منابع قبل از خسروانوشیروان است، اما در روایات ملی، تاریخ اشکانیان بسیار آشفته و مبهم و رویکرد آنها به این دوره، بسیار منفی و تحقیرآمیز است. شکل‌گیری این رویکرد می‌تواند معلول جریان تاریخ‌نگاری درباری ساسانیان زمان شاپور دوم یا در قرون پایانی حکومتشان باشد که به‌صورت جعل و تحریف وقایع تاریخ اشکانیان و خلق تضاد و تقابل شدید و اغراق‌آمیز میان ماهیت دو نظام حکومت متوالی در این منابع پدید آمد و البته این خود، ناشی از ایجاد برخی بحران‌ها و تحولات و اصلاحات اساسی در قرون پایانی نظام سیاسی حکومت ساسانی است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ الکامل*، ترجمه سیدحسن روحانی، تهران، جلد اول، اساطیر، ۱۳۸۳.
- ابن بلخی، ابوزید احمد، *فارس‌نامه*، تصحیح و تحشیه منصور رستگاری، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۴.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد رازی، *تجارب الامم فی اخبار الملوک العرب و العجم*، به کوشش رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، *تاریخ بلعمی*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.
- بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه عن القرون الخالیة*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- پورداد، ابراهیم، *یشتها*، به کوشش ابراهیم فره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، سخن، ۱۳۷۸.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره، ۱۳۶۸.
- جعفری دهقی، محمود، «تاریخ سیاسی اشکانیان»، *تاریخ جامع ایران*، جلد ۲، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۶۵-۳۷۰، ۱۳۹۴.
- اصفهانى، ابوعبدالله حمزه، *سنی ملوک الارض و الانبیاء (تاریخ پیامبران و شاهان)*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- خطیبی، ابوالفضل، «اشکانیان در حماسه ملی»، *تاریخ جامع ایران*، جلد ۲، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۷۱-۴۲۰، ۱۳۹۴.
- دینکرد چهارم، آوانویسی، ترجمه واژه‌نامه، پژوهش مریم رضایی، تهران، علمی، ۱۳۹۳.
- دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، چاپ هشتم، ترجمه محمود دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۶.
- زرین کوب، روزبه، «خدای‌نامه»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد ۲۲، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.
- _____ «تاریخ سیاسی ساسانیان»، *تاریخ جامع ایران*، جلد ۲، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۶۱-۵۷۴، ۱۳۹۴.
- زند بهمن یسن، تصحیح محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- شهبازی، علیرضا شاپور، «خدای‌نامه در متن یونانی»، *پنجاه‌وپنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز خانلری*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۵۷۹-۵۸۶، ۱۳۷۶.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، جلد ۲، چاپ دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲.
- عهد/ردشیر، پژوهنده عربی احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.

فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، براساس شاهنامه چاپ مسکو و نسخه ژول مول به کوشش پروانه طاهری، تهران، شقایق، ۱۳۸۶.

فرنیخ دادگی، بندهشن، گزارنده مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۸۵.

قزوینی، یحیی بن عبدالطیف، *لب التواریخ*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۶۳.

کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام محمدجواد مشکور، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۹.

کریستن سن، آرتور، *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌اله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.

_____ *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، چاپ چهارم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

_____ *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۹.

منهاج سراج، *طبقات ناصری*، چاپ سوم، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱.

نامه تنسر به گشنسب، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.

یارشاطر، احسان، «تاریخ ملی ایران»، *از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*؛ پژوهش دانشگاه

کیمبریج، جلد ۳، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، چاپ نهم، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

Daryaei, T., "The Fall of the Sasanian Empire to the Arab Muslims: From Two Centuries of Silence to Decline and Fall of the Sasanian Empire", *Journal of Persianate Studies* 3, 239-254, 2010.

Gyselen, Rika, *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sillographic Evidence*, vol. 14 of *Conferenze*, Rome, 2007.

Justinus, R., *Epitome of Pompeius Trogus Philippic Histories*, (44 Books) Translated by J.S. Watson, 1853.

Pourshariati, P., *The Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London New York, 2008.

Shahbazi, A. S. H., "ARSACIDS I. Origins," *Encyclopaedia Iranica*, II/5, p. 525, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/arsacids-i>, 1985.

Strabo, *The Geography of Strabo*, Translated by Ernest Cary, Loeb Classical Library, Harvard University Press, London, 1961.